حمید دهقانیان، مدیر اندیشکده مطالعات اجتماعی و سبک زندگی مرکز ژرفا در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

جمهوری اسلامی با ایده تکثر مشکلی ندارد

سهیلا عباس‌پور
خبرنگار گروه ایده حکمرانی

حمید دهقانیان، پژوهشگر، مدیر اندیشکده مطالعات اجتماعی و سبک زندگی مرکز ژرفا و مدرس دانشگاه، در گفت‌وگو با «فرهیختگان» با موضوع «تکثر در ایران» به ارائه دیدگاه‌های خویش درخصوص وجود تکثر در جامعه ایران، مساله‌مندی تکثر طی مروری تاریخی از این روند در غرب با پیدایش نظم دولت-ملت و سپس تجربه این روند در ایران، چگونگی مواجهه با آن از سوی حکمرانی و لحاظ کردن تکثر در سیاستگذاری‌ها با بررسی برخی جنبه‌های رخدادهایی مانند اعتراض‌های ۱۴۰۱ در نسبت با امر حجاب و نیز رویکرد صداوسیما در رویارویی با تکثر در جامعه ایرانی پرداخته است.

اگر تکثر را بتوان واقعیت جامعه ایران امروزه دانست منشا و علل ریشه‌ای آن چیست و این تکثر از کجا می‌آید؟ آیا می‌توان آن را صورت‌بندی کرد؟

ما باید تعریفی عملیاتی از تکثر اجتماعی داشته باشیم. چون بعضا تعریف شفاهی از تکثر اجتماعی وجود ندارد. نگاه می‌کنیم ولی با تکثر فرهنگی، تکثر سیاسی و حتی پذیرش یک نوع پویایی در سطح جامعه مواجه می‌شویم. همان چالشی که اگر بین فرهنگ و جامعه می‌بینید که جامعه چیست یا تحلیل اجتماعی و فرهنگی و تفاوت آنها کجاست. یا حتی در سطح تقسیمات سازمانی، به طور مثال فرق سازمان فرهنگ با سازمان اجتماعی و مساله فرهنگ و مساله اجتماعی چیست. مرزها آنقدر شفاف نیست. باید دید چه وجهی از تکثر اجتماعی برای شما مساله اجتماعی است.

تکثر چه زمانی و چگونه و درواقع طی چه فرآیندی در جامعه مساله‌مند می‌شود؟

برخی تکثرها کاملا طبیعی است. در هر صورت از حیث مثلا تکثر زبان، اقوام، نژاد، طبقات اجتماعی و جنسیت اگر نگاه کنیم، اینها در جامعه طبیعی هستند و این تکثر اتفاق می‌افتد. گاهی این تکثرها تحت تاثیر تکثر ساخت‌های اجتماعی است. فرض کنید گروه‌های نخبگان را در ساحت‌های قدرت یا ثروت، یا طبقات اجتماعی که ساخت‌های اجتماعی به شکل مصنوعی ایجاد می‌کنند، یا ایدئولوژی‌ها که ممکن است تقسیم‌بندی‌ای در آن صورت گیرد و خودی و غیرخودی مطرح شود یا حدود مشخص درست شود. ببینید خود تفاوت‌های گروهی چقدر زیاد است. لازمه زندگی اجتماعی، بحث هویت‌های گروهی است، چه از باب تقسیم کار اجتماعی باشد که به طبیعت جامعه است و چه از تقسیم کار سیاسی یا حتی اقتصاد سیاسی و امثالهم؛ وقتی که از تکثر اجتماعی پرسش می‌شود، غالبا می‌خواهیم به آن برسیم که حالا با این تنوع ایده و ارزش‌ها، سبک زندگی‌ها، یا به قول شما خرده‌فرهنگ‌ها چه کار باید کرد. پس ببینید تکثر تبدیل به یک پلاریته فرهنگی می‌شود و کالچرال پلورالیسم فرهنگی مطرح می‌شود نه یک تنوع اجتماعی. اگر قومیت‌ها مطرح است، یعنی ارزش‌های قومی یعنی آداب و رسوم و فولکلور قوم مهم است که چقدر در تقابل با تکثر است. زمانی تکثر در مقابل وحدت است که خود به خود تبدیل به مساله می‌شود. این از لحاظ نظری با بحث‌های حقوقی گروه‌هاست و مثلا موضوعی مثل عدالت که باید چگونه نسبت به گروه‌های اجتماعی برقرار شود. در جامعه‌شناسی کلاسیک، دعوا بر سر این است که ساخت قدرت چگونه بین گروه‌های اجتماعی تفاوت ایجاد می‌کند و مساله در جامعه‌شناسی سیاسی جدید این است که برگردیم و جست‌وجو کنیم و مساله محرومیت گروه‌های اجتماعی مانند اقلیت‌ها، گروه‌های دینی و زبانی و نژادی یا مرکز- پیرامونی و طبقات اجتماعی و قس علی هذا را تبیین کنیم و انواع طبقه‌بندی‌هایی که این تفاوت اجتماعی را رقم می‌زنند. پس جامعه نمی‌تواند بدون تکثر اجتماعی باشد. در تعریف نظام اجتماعی گفته می‌شوند مجموعه‌ای از نقش‌ها و موقعیت‌هاست به همراه هنجارهایی که این گزینه‌ها را به هم مرتبط می‌کند و جایگاه هر کدام از افراد و گروه‌ها را در این نظم مشخص می‌کند و این تفاوت در موقعیت اجتماعی لازمه زندگی اجتماعی است. همان‌طور که می‌دانید این تفاوت‌ها در علوم طبیعی و زیستی و حتی ساختارهای انسانی مثل خانواده، مکمل و تکمیل‌کننده‌اند. این طور نیست که لزوما در تضاد قرار بگیرند و حداقلش این است که تفاوت‌ها براساس تقسیم کار اجتماعی باشد. تقسیم کار اجتماعی خود به خود پایگاه اجتماعی خلق می‌کند و سپس پایگاه اجتماعی منافع اجتماعی و دسترسی به منافع و تسهیلات و موقعیت‌های گوناگون را خلق می‌کند و قشر اجتماعی و طبقه اجتماعی و نیز گروه‌های ذی‌نفع ممکن است شکل بگیرند. چه در تبیین مارکسیستی که مثلا بیشتر بحث ابزار تولید، طبقه و ابزار تولید و مناسبات آن و دسترسی به ابزار تولید مطرح می‌شود و چه در سنت وبری که وارد بحث منزلت و احزاب و... می‌شوند، همه این تکثر را به معنایی توصیف کرده‌اند. پس اصل آن جای سوال نیست و گریزی از آن نیست. اما این تکثر اجتماعی جایی مساله‌مند می‌شود که بناست نظمی که این تکثر را می‌پذیرد یا نفی می‌کند، با منافع و حقوقی بنا بر یک سری ارزش‌های ایدئولوژیک و ملی و... گره می‌خورد و محرومیت‌هایی شکل می‌گیرد، آنجا مساله‌مند می‌شود.

اینکه در جامعه ایران تکثر وجود دارد یا ندارد، پاسخش مشخص است. اتفاقا به خاطر وسعت جغرافیایی و گذر تاریخی ایران، هم ژئوکالچر و هم ژئوپلیتیک آن هر دو در این امر تاثیرگذار بوده‌اند. در بعضی تعابیر از ایران در محدوده هارتلند نام می‌برند که دروازه ملل بوده است و تردد از این نقطه زیاد بوده و این گوناگونی و تکثر اقلیم را داشته است. تنوع زیستی، محیطی، فرهنگی پیرامونی خود و موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیک ایران، همه نشان می‌دهد که تنوع یک ویژگی تاریخی جامعه ایران بوده است و اگر با همین معیارهای زبان، لهجه، نژاد و... نگاه کنیم، رنگین‌کمانی از اقوام سیستان، اعراب، گیلک‌ها و ترکمن‌ها را داریم. ممکن است در برخی از عناصر مانند زبان و دین انسجام و همگنی اجتماعی خاص داشته است، ولی هم اقلیم و هم زبان حتی ادیان مختلف را در جامعه ایران داریم و با حضور تعدادی اقوام هستیم که بخشی از آنها زرتشتی، کلیمی، مسیحی، ارمنی و انواع و اقسام فرقه‌ها مثل تسنن، تشیع؛ تکثرهای مذهبی و فرقه‌ای وجود دارد و این را نمی‌شود انکار کرد. اگر از شمال تا جنوب یک سفر بروید، تفاوت اجتماعی از این سنخ را متوجه می‌شوید. این واقعیت، ربطی به فضای اجتماعی و من و شما ندارد و به قدری گویاست و این روایت چنان شفاف است که جایی برای این سوال که در جامعه ایران تکثر هست یا نه، وجود ندارد. از حیث گفتمانی اگر بخواهیم بحث کنیم و مثلا از جنبه تکثر سیاسی نگاه کنیم، کشوری هستیم که بیشترین حزب را حداقل به صورت ثبت اسمی دارد. گروه‌های سیاسی مختلفی را در این عمر بیشتر از ۱۲۰ یا ۱۳۰ ساله دولت- ملت همین طور می‌بینیم. در اصل «تکثر واقعیت جامعه ایران است» هیچ‌گونه ابهامی وجود ندارد. پیمایش‌هایی مثل پیمایش‌های ملی که صورت گرفته هم این تکثرها و تفاوت در ارزش‌ها و نگرش‌ها که یکی از متغیرهای دموگرافیک هستند را نشان می‌دهد.

همراهی حکمرانی با تکثر در راستای همان وحدت و انسجامی که قرار است در جامعه باشد یا بهتر بگوییم همبستگی اجتماعی، در ایران چگونه بوده و آیا چالش به همراه داشته است؟

شما می‌فرمایید چالش تکثر با نظم دولت- ملت و نظمی که قرار است یکی و یونیفرم باشد شکل می‌گیرد. قبل از دولت- ملت مدرن که از اواخر مشروطه شروع شد و کم‌کم ظهور پیدا کرد و خیلی به سرعت فرم گرفت، مساله خیلی زود شکل یافت. برخلاف روندی که ایده دولت- ملت در غرب طی کرده است، ما خیلی سریع به فرم دولت- ملت رسیدیم و حوصله جنگ‌های خونین مثل فرانسه و سوئیس را نداشتیم و سریع آن را پذیرفتیم. اینجا این طور نبوده است که بخواهند کسی مستقر شود، مانند آمریکا یا کشور ثالثی که بخواهد بیاید و به معنای دقیق آن مستقر شود. چون ما مستعمره نبوده‌ایم که بخواهند نظمی از بیرون حاکم شود. من خودم قائل هستم بعضی از این طرح مساله‌ها، با واقعیت‌های تاریخی و میدانی جامعه ایران سنخیت ندارد. یعنی بیشتر آن فشار و زوری است که انگار نظریه می‌خواهد بر واقعیت جامعه حاکم کند. یعنی اصطلاحا بخواهیم شابلونی روی نظریه موجود بگذاریم. ببینید بحث تکثر غالبا صورت‌بندی پست‌مدرن است؛ مساله قدرت و سیاست جامعه است که آن هم یک خاستگاه در غرب داشته که خیلی متفاوت‌تر از خاستگاه آن در ایران و تاریخ ایران است و نظریات غربی نمی‌تواند واقعیت جامعه و تاریخ ایران باشد و لزوما نظریات اجتماعی جوامع انسانی و علوم سیاسی غرب نمی‌تواند مبین واقعیت جامعه و تاریخ ایران باشد. بعضی از این مسائل وارداتی است. وقتی می‌گویید صورت‌بندی یعنی فرماسیون اجتماعی، این نشان می‌دهد آن میل علوم اجتماعی کلاسیک است در اینکه بخواهد تفاوت‌ها را کنار بگذارد تا بتواند به فرماسیون اجتماعی برسد و نسخه تجویز کند و آن الگوی مکانیکی یا پوزیتیویستی از علوم انسانی است که این در جای خود محل بحث است که اصلا از لحاظ فلسفه علمی و روشی چرا اینها دارد اتفاق می‌افتد و از لحاظ تاریخی چرا نظام دانشی ما این سوال‌ها را تکرار می‌کند. هر چند ممکن است یک سری از مسائل بوده که ربطی به این نداشته باشد. تفاوتش این است که دولت- ملت در غرب خیلی از ایران متفاوت بوده است. یعنی ما تجربه خاص خود از دولت- ملت را داشتیم. برخی از پرسش‌ها آنجا طبیعی بوده است و اینجا غیرطبیعی است که اینها جای بحث دارد و الان به آن نمی‌پردازیم. نظام ما نظریه‌زده است و در بایگانی دانش نتوانسته تجربه خود را روایت کند و صورت‌بندی بومی خاص خودش را داشته باشد، وگرنه این پرسش‌ها و مساله‌مندی‌ها و این همانی خیلی ساده است که می‌تواند تطبیق داده شود. از ویژگی‌های خاص دولت- ملت‌ها همواره در یک انتزاع خیلی کلان آن بوده است که یک ملت بسازند، برخلاف نظم امپراتوری که ملیت به آن اندازه سیاسی نبوده است؛ با ظهور دولت- ملت هویت سیاسی شکل می‌گیرد و هویت کاملا سیاسی می‌شود. قبلا هویت‌ها فرهنگی بودند؛ مثل تحلیل‌هایی که پیرامون ایران فرهنگی هست، قبل از اینکه ملت ایران شکل بگیرد. یعنی در آن هنگام، یک تاجیک، ایرانی بود؛ یک افغان، ایرانی بود و پاکستانی حتی ایرانی بود و یک آذری خود را ایرانی می‌دانست. چون آنچه که حاکم بود، ساخت فرهنگی بود و روابط بین دولت مرکزی و پیرامون خود، براساس یک جغرافیای سیاسی به نام مرز به معنای دقیق کلمه بود. اداره مردم به معنای نمایندگی شکل نگرفته بود و مهم‌ترین کارکرد مساله امنیت بوده است. یعنی تامین امنیت و بعضی از این رفاهیات که آن هم مردم خود در آن به شدت مشارکت جدی داشتند که اخذ مالیات بود و... شیوه تولید چیز دیگری بوده است؛ یعنی بحث اقتصاد صنعتی و نفتی نبوده است که بخواهد تمرکز ایجاد کند و لازم باشد که یک سری بوروکراسی به معنای دقیق کلمه در ساختار امپراتوری... این تکثر بروز پیدا می‌کرد و کسی هم با آن کاری نداشت. تکثر اجتماعی مانند تفاوت‌های زبانی، نژادی، آداب و رسوم و فولکلور و امثال اینها بوده است. شما می‌بینید تاریخ ایران اینها را کم گزارش نکرده است. روایت شده صفویه که مذهب شیعه را رسمی کرد، این نه به معنای نوع رضاخانی بود که ثبت احوال بیاید و هویت ملی با کنترل شناسنامه و کارت‌های اعتباری و امثالهم باشد؛ نه. همان موقع می‌بینید که در اصفهان که پایتخت بود، یهودی‌ها و گرجی‌ها بوده‌اند، دیر و کلیسا هم بوده است. به معنای مساله امروزه که از چالش تکثر پیش می‌آید و بحث همزیستی و مسالمت‌آمیزی در جامعه برای اینکه این نظم اجتماعی در جامعه بخواهد نیازهای اجتماعی را رفع کند و نیاز به یک انسجام باشد، آنجا مساله نبوده است و مردم خیلی عادی زندگی خود را می‌کردند. وقتی دولت- ملت می‌خواهد شکل بگیرد و همچنین هویت سیاسی در مقابل هویت‌های دیگر شکل گیرد، سرحدها خود به خود تبدیل به مرز می‌شوند و یک هویت پیرامون یک جغرافیای مشخص مطرح می‌شود، فراتر از مسائلی که قبلا بوده است، در حدی که با لحاظ متر و سانتی‌متر و نقشه‌های دقیق خاک معنا پیدا می‌کند و سرزمین معنا پیدا می‌کند و وطن شکل می‌گیرد؛ و ایدئولوژی ملی آمد و ارتش مستقل شکل گرفت و مساله اداره مردم پیدا شد که امر سیاسی به اداره تبدیل شد و اینها در یک امتزاج می‌خواهند یک نظم را حول ایده‌ای شکل دهند. وقتی توسعه یک ایده در پاسخ به پیشرفت است و این پیشرفت در غرب متولد می‌شود، حتی خود دولت- ملت‌ها به سمت ایده‌ای می‌روند که در غرب و عصر روشنفکری شکل گرفته است و می‌خواهند شباهتی نسبت به این داشته باشند. حتی، به همین خاطر مساله تربیت شکل می‌گیرد؛ به سبک، شیوه و برای آن و اتفاقا می‌بینید وقتی در کلاسیک‌هایی مثل آدام اسمیت به این سو انسان ناب مطرح می‌شود، هدف فراتر از بحث عدالت و برابری و آزادی است که یک روی سکه‌اند. آنها می‌گویند یک روز همه این مسیر را رفته‌اند و ما چون زودتر از بقیه توانستیم، مجازیم که بقیه را به همین راه رهنمون کنیم. یعنی ما شکلی از تمدن و مدنیت را ساختیم و به ایده‌ای در زندگی اجتماعی رسیدیم که همه باید آن راه را بروند. در توسعه خطی دیدیم که اشتراکی بین لیبرالیست‌ها و مارکسیست‌هاست. مارکس هم به این مدل باور دارد و چگونگی اصل ایده مساله است و وقتی که شکل می‌گیرد، می‌بینید دولت- ملت‌ها در رقابت با بقیه قرار می‌گیرند و اگر نخواهند در این مسیر جا بمانند، باید به سمتی بروند که بخواهند یک نظم سیاسی حاکم کنند؛ به قول فوکو یک کنترل اجتماعی شکل می‌گیرد. در دولت‌های مخصوصا اروپایی خیلی رقابت شدیدی بوده که چه کسی می‌خواهد این نمایندگی را به عنوان ملت پیشرو برعهده بگیرد.

سپس، منافع اقتصادی پیش می‌آید و اقتصاد ملی و منافع ملی شکل می‌گیرد. منافع ملی، مساله‌ای بسیار جدی در شکل‌گیری این نظم و جلوگیری از تکثر فرم دولت- ملت یا nation- state است و به سمتی می‌رود که یکی از وجوه آن منافع ملی است و این معیار فراتر از داستان معیار می‌شود و جنگ‌ها و رقابت بین منافع و منابع حول این ایده شکل می‌گیرد. اکنون، این ایده مرکزی می‌خواهد کار کند و می‌بیند بعضی از این تکثرها حاضر نیستند حول آن تنظیم شوند. بوروکراسی نیاز به یک زبان رسمی دارد؛ بوروکراسی‌ای که حتی لیبرالی مثل بورل می‌گوید شر لازم است و نشانه دولت- ملت مدرن است که می‌خواهد در جامعه پیاده شود و طبیعتا این بوروکراسی نیاز دارد به یک زبان واحد حاکم شود؛ به طور مثال، در زمان دستگاه شکل بگیرد؛ کالچر آپراتوس به قول آلتوسر می‌خواهد بیاید کار کند و به یک فرهنگ ملی نیاز دارد که دولت می‌خواهد آن را نمایندگی کند؛ فرهنگی که می‌خواهد با آدم‌ها پدیده شهروند مطیع بسازد. این داستان شوخی نیست که فوکو می‌گوید دولت- ملت می‌خواهد بر ابدان حکومت کند و بدن افراد را کنترل کند. فوکو می‌گوید اگر قبلا روح افراد را کنترل می‌کردند، الان می‌خواهند بدن را کنترل کنند و جامعه انضباطی شکل بگیرد. برای همسازی اینها با فرهنگ و ایده جدید، بعضی از مسائل مثل سنت‌ها در ایدئولوژی نوسازی مزاحم قلمداد می‌شوند؛ پس چه کار باید کرد؟ باید این سنت‌ها را به نفع ایده جدید و ایده ملیت جدید قربانی کنید؛ یا مظاهری که مساله‌ساز می‌شوند، اینها کجا مساله‌ساز می‌شوند؟ آنجایی که نظم و وحدتی که از این نظم سیاسی شکل می‌گیرد، نماد پیشرفت می‌شود و تکثری که به عنوان نماد سنت به خصوص در جامعه ایران بوده است نماد عقب‌ماندگی و مانع پیشرفت می‌شود و باید از ساحت حکمرانی زدوده شود.

پس گاهی در سبک‌های زندگی هم دخالت می‌کنند؛ همین داستان کشف حجاب و سرکوب قومیت‌ها و یکجانشینی عشایر بود. چون قائل به این بودند اینها نظم شهری ندارند و قرار بود شهر مدرن ساخته شود و صنعت بیاید که نیاز به تمرکز، جمعیت و یکجانشینی داشت. یعنی با مداخله‌های این‌گونه می‌خواست با تکثرها روبه‌رو شود.

پس، عملا با تولد دولت- ملت‌هاست که هویت سیاسی می‌شود و اگر ما تکثر را بر مبنای هویت فهم کنیم، هر تکثری نماینده یک هویت است؛ چون اگر قائل به تکثر باشیم، تفاوت‌هایی بین گروه‌ها وجود دارد و این تفاوت‌ها، هویت‌های گروهی ایجاد می‌کند. می‌خواهم بگویم در هر صورت هویتی هست و شما احساس می‌کنید که این هویت‌های متکثر، بعضا با این ایده نظم واحد و تنظیم و یک حکمرانی از بالا است که یک هم‌شکلی و یک یونیفرمیتی در جامعه ایجاد می‌کند که با آن در تضاد است. یعنی چون حکمرانی می‌خواهد مقررات در حوزه امنیت و... برای اصناف بگذارد؛ یعنی یک ساخت قبیله‌ای و ساخت امپراتوری را قرار است به ساخت دولت مدرن تبدیل کند، خوب اینجا این کثرت موی دماغ است و باید این کثرت پس زده شود تا بتوانند به آن ایده پیشرفت برسند. همه باید در ایده سیاسی و امر اداره سیاسی مشارکت کنند تا بتوانند آن اهداف خود را تحقق ببخشید. تمام نطق‌های پهلوی اول و دوم را که ببینید، همه دنبال این هستند که برای ایده پیشرفت مشارکت بگیرند؛ ایده‌ای که وارداتی هم بوده است. این در ادبیات غرب و در زمان دولت- ملت‌های مدرن شکل می‌گیرد؛ ولی خوب در سیر تاریخی وقتی که جلوتر می‌آییم و مخصوصا بعد از جنگ جهانی، می‌بینیم که چرخشی در این صورت‌بندی و مشروعیت چنین نظمی براساس عوامل اقتصادی سیاسی فرهنگی شکل می‌گیرد و بعضی‌ها که از آن به چرخش فرهنگی مدرنیته فرهنگی و برخی دیگر به مدرنیته متاخر یا پست‌مدرن تعبیر می‌کنند که بازاندیشی جزء ذاتش است، خود به خود مساله تکثر مطرح می‌شود و انگار آن سرکوب افراد از سوی دولت مدرن و جامعه انضباطی که شکل می‌گیرد و هدم آن آداب و رسوم یا بهتر بگوییم روابط گمینشافتی به عنوان امری که سرکوب شده است بروز پیدا می‌کند. در بحث تمدن فروید هم اینها هست که می‌گوید بعضی از تمایلات را سرکوب کنید تا بتوانید به آن نظم فردی و اجتماعی برسید. پس اینجاست که مساله شکل می‌گیرد.

مشخصا، دقیقا در جامعه ایران بفرمایید مساله چگونه در رابطه با تکثر شکل می‌گیرد و مساله‌مندی تکثر باز هم ذیل ایده توسعه پدید می‌آید یا نه، خاستگاه دیگری دارد؟

قطعا مساله در ایران توسعه است؛ در ایران قبل از مشروطیت و حتی در دوره مشروطه هم هیچ‌وقت بوروکراسی‌ای به معنای فرم اداره جامعه مساله نبوده است. ولی خب، «ایده پیشرفت» در یک مقایسه تطبیقی که صورت گرفته بود خود را نشان داد. «تنظیمات» ملکم خان را ببینید؛ در آن بحثی که تا امروز به رگلاتوری مطرح است پیش آمده است. اولین رگلاتور ایران ملکم خان بوده است. آنها می‌خواهند نظم مدرنی را در جامعه حاکم کنند، نظمی که از غرب به این طرف آمده است. تا پهلوی اول، اتفاقا این مداخله نظامی است؛ به عنوان تصرف و نه حتی به عنوان جنگ، که انگار یک کلیت اجتماعی را مساله‌مند می‌کند. جنگ جهانی اول اتفاق می‌افتد و بعد جلوتر در جنگ جهانی دوم که تصرف صورت می‌گیرد و سپس سلامت اجتماعی و بهداشتی به هم می‌خورد؛ وبا، قحطی‌ها و امور کارمندی و... که مقایسه بهره‌مندی‌هایی که ظواهر غرب بودن آن را نشان می‌دهد. سطح بهداشت، سطح اقتصاد و تکنولوژی‌ها، ناشی از این بود که دولت- ملت حاکم شده و در آن تراکمی از ثروت و قدرت و علم شکل گرفته و دانشگاه‌های مدرن تکنولوژی صنعت و اینها آمده بود. خوب ما قرار بود تا کی به صورت بدوی زندگی کنیم و این تکثر به چه دردی می‌خورد؟! خوب، درست است، باید به آن سمت برویم؛ یعنی ایده پیشرفت آمده و حاکم شده و این حس عقب‌ماندگی که در جامعه ایران شکل گرفت، کم‌کم بر خلقیات ایرانیان اثرگذار شد.

آیا عقبه فکری حاکمیت پهلوی دید دقیقی نسبت به تکثر داشت و توانست پیش خودش این تکثر را بفهمد و تجزیه تحلیل کند که به سمت نوسازی برود؟

از نظر آنها و در پرسش تاریخی ایران به مساله عقب‌ماندگی قطعا تکثری که وجود داشت نامطلوب بود. وقتی بحث از تنظیمات مطرح می‌شود و ایده تربیت شکل می‌گیرد، می‌بینید در آپاراتوس دولتی که در دوره رضاخان و با افرادی مثل حکمت و فروغی شکل می‌گیرد، قرار بود پرورش ذوقی با پرورش افکار و تعادل رسمی شکل بگیرد. اینها می‌خواستند به معنایی ایده تربیت شکل بگیرد و دنبال یک ایده بودند که ایده‌ای وارداتی بود و مساله اینجا بود، وگرنه از آن نظم دولت- ملت که به خاطر مسائل امنیتی و خود مطالبات جامعه از آن گریزی نبود و در پی اتفاقاتی که خیلی بر ایران سخت گذشت، بعد از جنگ جهانی قحطی‌ها و پاندمی‌هایی پیش آمد. این که به چه شکل باید ایده تربیت برخورد شد مساله است و غرب هم این مسیر را رفته بود و آن نگاه انتقادی شکل گرفته بود. بعد از جنگ جهانی دوم، داستان یونسکو و سازمان ملل و اینها در پی این مسائل بود و حتی از دوره هردر که ایده فرهنگ شکل می‌گیرد، این بود. هردر می‌گوید حواس‌تان باشد که این فرهنگ غرب، فرهنگ مهاجم است. وقتی «ایده توسعه» به عنوان یک پکیج برای پیشرفت مطرح است و در آن دوگانه‌های سنت و مدرنیته ساخته می‌شود و گویی یک تقابل دوتایی شکل می‌گیرد. این هشدارها را بعضی از اندیشمندان علوم اجتماعی داده‌اند که حالا در ادبیات استعمار و شرق‌شناسی خیلی با این دوگانه‌ها کار شده است.

می‌خواهم بگویم که دولت رضاخان ملتفت این امر بود. وقتی «ایده امنیت» بر «ایده آزادی» که ایده مشروطه بوده است سنگینی می‌کند- همین ایده که چرخ توسعه بچرخد، ولو اینکه عده‌ای زیر آن له شوند- همین ایده است که جامعه امنیتی داشته باشد و بعد باید به سمت این برود که مردم را متناسب با ایده خودش تنظیم کند تا جامعه روی ریل سیاستگذاری‌ها قرار گیرد. پس، سیاستگذاری فرهنگی شکل می‌گیرد و بناست که فرهنگ رسمی، آداب رسمی و دستگاه‌های رسمی فرهنگی که دست آنها بود اعم از جمله سینما، محافل و مدارس و امثال آن ایده خود را جلو ببرند. یعنی دوگانه دهاتی- شهری و دوگانه‌های مختلف قومی- ملی شکل گرفت. مشخص است تصمیماتی در دستگاه فرهنگی پهلوی گرفته می‌شود برای اینکه تکثر را در جامعه ایران و مخصوصا تکثر زبانی را کاملا ناپدید کنند تا بتوانند به مسیر پیشرفت برسند اینها از آنجا مساله‌مند می‌شوند؛ جامعه انضباطی نیاز بود که شهروند مطیع و مراعی قوانین بوروکراسی داشته باشد که خوب کار و تنظیم کند، از آنجا به نظر من تکثر شکل می‌گیرد؛ حتی در فرم‌های لباس و فرم‌های زبانی شکل می‌گیرد و الا با تکثر اجتماعی که تقسیم کار باشد کار نداشتند؛ اتفاقا مساله این بود که تکثر فرهنگی را نپذیرفته بودند و آن را مانند یک مانع و یک عامل بازدارنده برای ایده خود می‌دانستند. این دولت- ملت که هویت را که قبلا کاملا متکثر بوده حول یک ایده واحد به نام ملیت سیاسی می‌کند.

بعد از انقلاب چه اتفاقی درخصوص تکثر می‌افتد و آیا در این دوران مساله‌مندی‌ها از همان سنخ و جنس است؟

فوکو گفت پست‌مدرن‌ترین انقلاب در جهان انقلاب ایران است؛ این خیلی حرف است؛ چون انقلاب ایران، انقلاب مردم بود و در این انقلاب، خط‌کشی در تکثر فرهنگی و تکثر قومی نبود؛ چون ارزش‌های انقلاب مبتنی بر نگاه اسلامی بود و تاریخ اسلام هم نشان می‌داد که این دین اولین نفی‌کننده طبقات اجتماعی به معنای امتیازات بود؛ یعنی از یک طرف طبقات را نفی می‌کند و نمی‌خواهد بپذیرد و می‌خواهد این امتیازات را متناسب با آن آموزه عدالت و برابری که در اسلام بود تطبیق دهد. به نظرم در انقلاب اسلامی این موقعیت و پایگاه اجتماعی دیگر براساس منزلت اجتماعی و مادی تعریف نشد و این خود یک محرک قوی بود. جدای از اینکه نابرابری اجتماعی برای جامعه و این عوامل و زمینه‌هایی که به اصطلاح ایده پهلوی و ناکارآمدی پهلوی داشت و نیز خود ایده‌های جذاب نگاه اسلامی و تجربه زیستی که از دین اسلام داشتند که می‌توانست مورد پذیرش قرار بگیرد. اوایل انقلاب خیلی‌ها از امام و اصحاب انقلاب اینها را می‌پرسند و امام از تجربه نبوی می‌گوید و از شرایط تعامل با دنیا پرسش می‌شود. آنچه خودش را نشان می‌دهد حداقل در گفتار و در قانون اساسی به عنوان منشور میثاق ملی که به اصول متعددی در پذیرش مذاهب و در پذیرش اقوام دارد، یعنی جهت‌گیری مقاومتی حداقل در برابر اقوام در قانون اساسی نداریم. حداقل در مقام ایده این را نداریم و تبلور ارزش‌های انقلاب و جهت‌گیری‌های انقلاب نسبت به تکثر اجتماعی در قانون اساسی آن متولد می‌شود. یعنی چه در اقتصاد سیاسی حاکم بر این مساله است و چه در تنوع فرهنگی که بود، به جز مواردی که واقعا می‌شود گفت که جزء مولفه‌های تکثر نیست. همین امروز و در جهان پست‌مدرن و متکثر که سیر می‌کنیم هنوز که هنوز است عنصر دین و مذهب شیعه خیلی پررنگ است و این یکی از محورهایی است که در آن ادغام اجتماعی و انسجام اجتماعی شکل گرفته است علی‌رغم تکثرهایی که وجود دارد و همین الان داریم تجربه می‌کنیم. پس قانون اساسی نشان می‌دهد که ایده انقلاب اسلامی با

ادامه در صفحه ۱۵

تکثر اجتماعی به معنای مساله بودگی امروز آن مساله‌ای نداشته است که بخواهد مثلا در حوزه زبانی یا در حوزه قومیتی با آن روبه‌رو شود، یعنی قومیتی را به خاطر قومیتش پس بزند یا آن را در اقتصاد سیاسی یا توزیع تسهیلات و امکانات ذی‌نفع نکند.

مساله مرکز- پیرامون سر جای خودش یک بحث است که فراتر از قومیت و نژاد و مذاهب است؛ به آنها حق نمایندگی داده و نیز دموکراسی حاکم کرده است که خود اینها پذیرش دموکراسی در ساخت جمهوری در قانون اساسی است، یعنی حداقل در ساحت قدرت به یک تکثری می‌توان پایبند بود که می‌تواند این تکثر را تضمین کند تا جمهور بیاید و برای خودش در چهارچوب قانون اساسی تعیین سرنوشت کند. فکر نکنم هیچ جای دنیا فراتر از قانون اساسی چیزی وجود داشته باشد، یعنی در یک ایده کلان حکمرانی تکثر مطرح می‌شود. هر گروه نوظهوری باید مبارزه دموکراتیک در قالب انجام کمپین و آن هم باز در چهارچوب قانون اساسی انجام دهد. خطوط قرمزی هست که ما به خاطر آن پس‌زمینه دینی که داشتیم و هنوز هم با هم پایبند هستیم و فرهنگ ما کاملا در دین ممزوج است. بعید است انقلاب اسلامی در ایده نتواند تکثر را ببیند. انقلابی که به گفته فوکو انقلابی پست‌مدرن است و مردم در آن اصل است.

خود سازمان حکمرانی توانسته این ایده را دقیق بفهمد و تحلیل جامعی از این تکثر داشته باشد؟

قطعا بین ایده و تجربه همواره شکاف هست؛ همان‌طور که بین ایده و تجربه مدرنیته شکاف است، یعنی تجربه مدرنیته حداقل دو موج حداقل نسبت به ایده‌اش در حال تصحیح است، یعنی در موج اول و موج دوم که پست‌مدرن‌ها بازگشت به ایده روشنگری و پرسش از مدرنیته را مطرح می‌کنند که چرا به ایده روشنگری خود که مثلا اومانیسم است و به برابری و آزادی و... پایبند نماندید. با این طبیعت شکاف بین عمل و نظر همواره بوده است. باید دید موارد نقض آن کجا بوده است.

آیا هر تکثری را می‌توان در جامعه پذیرفت؟

می‌خواهم بگویم که در هر صورت، جامعه به معنای جامعه بودگی مستلزم اشتراک و توافق کلی و به قول روسو قرارداد اجتماعی است. قرارداد کلان می‌خواهد. شما حتی اگر نخواهید قانون جنگل در جامعه حکمفرما شود و مساله زور و استیلا مطرح شود، در هر صورت شما نمی‌توانید تفاوت را که ذاتی جامعه است حذف کنید و از سویی جامعه را نمی‌توانید به سمت آنارشی ببرید. یعنی اینکه هیچ قانون کلان و کلی‌ای نباشد و یک میثاق نباشد که ذیل آن میثاق همزیستی اتفاق بیفتد و پذیرش به معنای به رسمیت شناختن وجود داشته باشد. خب مساله اینجاست که آیا هر تکثری را می‌توان پذیرفت؟ آیا هیچ‌گونه عقلانیتی در ظهور و بروز و پذیرش تکثرها حاکم نیست؟ یعنی از فردا هر کسی و هر گروهی، هر ایده‌ای مطرح کرد باید آن را بپذیرید یا اگر نپذیرید، متهم به نقض دموکراسی هستید.

در کجای دنیا این‌گونه است، حتی از جهت نظری هم شاید یک مقدار تجسم آن سخت است. در دولت- ملت‌های مدرن، مساله قانون اساسی و یک میثاق ملی است و حالا اگر ظرفیتی راکد است باید آن را فعال کنیم و اگر هم جانمایی جدیدی قرار است صورت بگیرد، آن هم باید با روش‌های مرسومش صورت بگیرد. ببینید، مساله حداقل جمهوریت مشارکت را پذیرفته و با آن مکانیسم خود حالا بالا پایین دارد کم و زیاد داشته و تجربه هم چون در جامعه ایران دولت‌ها سینوسی شده‌اند به اصطلاح سیاسی خیلی در آن دیده شده جریان‌هایی که در آن حاکم شده است. جریان‌های چپ، راست، تلفیقی، اصولگرا، نئوچپ، نئوراست محافظه‌کار و اقسام ایده‌ها آمدند، حالا شاید آدم‌ها تغییر کردند و برخی در جای خود ثابت ایستادند، ولی ایده‌ها تغییر پیدا کردند. مشارکت دارد اتفاق می‌افتد، برخی موارد قانونی وجود دارد و در عمده مسائل استثنائاتی هست.

هرگونه مواجهه با تکثر را با چه چهارچوبی از ارزش‌ها می‌توان سیاستگذاری و ارزیابی کرد؟

من می‌گویم سیاستگذاری‌های ما باید تحلیل شود که کدام سیاست و کجای یک سیاست این تکثر را پذیرفته یا نپذیرفته است. ما در قانون اساسی درباره آموزش داریم، درست است زبان رسمی کشور زبان فارسی است، ولی می‌توانید در برنامه درسی‌تان به زبان بومی خود تدریس کنید. در دانشگاه تبریز همین الان زبان آذری را تدریس می‌کنند و اصلا آنجا یک مقاومت فرهنگی وجود دارد که نمی‌گذارد شما راحت در آنجا بیان فارسی داشته باشید. چندوقت پیش من زنجان رفته بودم حاکم شرع خطبه را ترکی می‌خواند. حالا قطعا کاستی‌هایی وجود دارد. در مورد حجاب که پرسیدید اتفاقا مساله از همین جا شروع می‌شود که این امر، مساله‌ای وارداتی است و مساله اصلی ما نیست.

توضیح می‌دهید که چرا و چگونه وارداتی است؟

کلا جریان فمینیسم در ایران، جریان اصلی نیست. بحث تاریخی آن مفصل است. جامعه که یک‌شبه تغییر نمی‌کند. ۴۰ سال از انقلاب اسلامی گذشته و روز به روز نقش زنان به نسبت سابق پررنگ‌تر شده است. کشف حجابی که به اجبار صورت گرفت توسط رضاخان صورت گرفت، تمام تحلیلگران تاریخ معاصر که درباره توسعه کار کردند می‌گویند یکی از موانع پسرفت توسعه شاید به دلیل به تاخیر انداختن حضور اجتماعی زنان بود.

خیل عظیمی از جامعه زنان از تحصیل و تعاملات اجتماعی و حضور در میدان خواسته یا ناخواسته کاملا منع شدند. الان ۶۵ درصد از ظرفیت سرمایه فرهنگی کشور و سرمایه کارشناسی کشور را در دانشگاه‌ها زنان تشکیل داده‌اند. کاستی‌هایی وجود دارد از بیرون ولی خب قبل از مهسا امینی و اتفاقاتی که در سال ۱۴۰۱ افتاد یک ترم مشترک بین تحلیلگران اجتماعی بود مبنی بر اینکه جامعه ایران، جامعه‌ای زنانه شده است؛ یعنی از هرم قدرت در خانواده بگیرید تا حضور اجتماعی، فرهنگی، حضور ورزشی، حضور علمی که ما وزیر زن و حضور مدیریتی زنان را کم یا زیاد داشتیم؛ ولی خب این تلاش جمهوری اسلامی را ببینید. جامعه نشان می‌دهد اگر ما می‌گوییم بزرگ‌ترین سرمایه برای سوژگی افراد در بخش‌های مدرن آموزش است. این آموزش یعنی اعطای پتانسیل کنشگری و دادن خودآگاهی به فرد که بتواند سوژه باشد و تعیین سرنوشت و حتی آزادی و عدالت و برابری را استیفا کند، خب جمهوری اسلامی که سنگ تمام در آموزش گذاشته و این کاملا هوشمندانه بوده و راه را کاملا باز کرده است.

بعضی مواردی که چالش‌های فرهنگی ایران هستند. شما صداوسیما را مثال زدید. بله؛ دهه ۶۰ را با ما با چند کانال ملی به خاطر مسائل و امکانات محدودی که در رسانه ملی داشتیم گذراندیم؛ اما ذیل یک امر ملی یک امر محلی شکل می‌گیرد و آن بحث تاسیس شبکه‌های استانی است. باز هم دستگاهی است که مثل آپاراتوس دولت است و می‌خواهد نظم خودش را منتشر کند و به نگاه محلی و بومی توجه می‌کند و شبکه استانی یا اقسام جشنواره‌های محلی بومی استانی راه‌اندازی می‌شود.

خود دنیا به این سمت رفته که باید امر محلی را فدای امر قومی نکرد، ولی هیچ‌وقت این دعواها پای ایدئولوژی سیاسی ایران و حکومت انقلاب اسلامی قربانی نشده است. در چهارچوب حکومت دینی که پذیرفته شده بود و هنجارهای دینی که به شدت قوی هستند، تکثر پذیرفته شده است. شاید در اجرا جاهایی بوده است، اما از لحاظ نظری اگر بحث کنید و در سویه تئوریک، مبانی‌ای وجود ندارد که بخواهد نفی صورت بگیرد. حالا ممکن است اختلاف سلیقه و تفاوت باشد و اینکه خود به خود از یک جامعه سنتی که دین کامل تنظیم می‌کرده، می‌خواهید به امر عرفی و دموکراتیک برسید، این چالش ایجاد می‌کند در بعضی از مسائلی که ناشی از این تعامل جامعه فرهنگی و فرهنگ غرب است و تمایلاتی که وجود دارد. تکثری که در غرب برای ایده دولت- ملت مساله بوده و همان طور که در ادبیات دورکیم و کارکردگراهایی مانند پارسونز در آمریکا می‌بینیم، تکثر آنومیک بوده است؛ تکثری بوده که مرجعیت آن به جامعه برنمی‌گشته. به توسعه تمایلات شخصی و منافع شخصی برمی‌گشته و آن تعبیری که دورکیم در تقسیم کار دارد که خود را نشان می‌دهد. دورکیم می‌گوید من فردگرایی را قبول دارم، احکام را قبول دارم، ولی آن فردگرایی که جامعه اعطا کرده باشد نه اگوئیسمی که خود فرد در نهایت مساله‌مند می‌کند و به اصطلاح امروز روانشناسی، انقباض اجتماعی خود شخصی و خود اجتماعی و مساله‌مند شدن هویت است.

ببینید آن تکثری که ممکن است با ایده نظم و وحدت مساله‌ساز باشد و در ادبیات جامعه‌شناسی می‌بینیم، تکثری بوده که غالبا آنومیک و بر پایه منافع شخصی بوده است. به نظرم درست است ایدئولوژی سوسیالیستی خیلی منکوب شد و لیبرال‌ها به شدت از آن بهره بردند، ولی این در ساحت قوانین و مقررات اجتماعی در آن نظم دولت- ملت اصلا معنا پیدا نمی‌کند وگرنه لیبرال‌ها که بودند و نقد پست‌مدرن‌ها که از همین نگاه جامعه انضباطی است را به جامعه بلوک شرق تنها منحصر نکرده بودند و اتفاقا جوامع آمریکا را هم می‌گویند و این اتفاق در پاریس سرعت می‌گیرد. پاریس در سرکوب می ۱۹۶۸ بوده که به جامعه انضباطی به سمت آن ایده رفته است. تکثری که در جامعه ایران ممکن است مورد پذیرش واقع نشود این است که در چهارچوب نباشد یا قرار نگیرد؛ اگر می‌خواهید بگویید چهارچوب‌ها حذف شود و به آن میثاق ملی و چهارچوب کلان فرهنگی و دینی خود پایبند نباشیم و مردم در ساحت نظر بپذیرند، باز در صورت عمل متفاوت است و باز این دو وجه است.

خب الان مثلا قانون حجاب آیا واقعا جزء قانون و دین ما نبوده است؟ همین الان از لحاظ دموکراتیک، قاطبه مردم ما امر حجاب را پذیرفته‌اند؟ تمام پیمایش‌ها نشان داده که حجاب را می‌پذیرند؛ ممکن است در مواجهه با امر حجاب در ساحت عمل اتفاقاتی بیفتد؛ این تکثر در ساحت عمل و نظر با هم دیگر متفاوت است. می‌بینید تکثر بالا و پایین سیاسی دارد. همین اخیرا مثلا گفته شد انتخاباتی هست، نمایندگانی وجود دارند و افراد می‌توانند تغییر و اصلاح را با مکانیسم جلو ببرند.

به نظر می‌آید در حوزه فرهنگی به جز مساله حجاب و زنان، بخشی از مساله تکثر مذهبی است و آن هم به نظر من در نسبتی که بین اقلیت و اکثریت برقرار می‌کند آنقدر مساله‌مند نیستیم. ولی اینکه کسی بخواهد هنجارهای اجتماعی و قوانین را زیر پا بگذارد، فرق دارد. بحث حجاب قانون جامعه بوده و در قانون اساسی هم هست. این طور نیست که به همین راحتی اقلیتی در برابر اکثریت با این وصف تصمیم به کشف حجاب بگیرند. به نظر شما کدام نظم سیاسی این را می‌پذیرد؟ بحث درخصوص سقط جنین در آمریکا که می‌گویند جامعه‌ای مولتی کالچر است و به تکثر فرهنگی مشهور است، خیلی متفاوت‌تر از بحث پیرامون سقط جنین در ایران است و آنجا مقاومت‌های شدید حقوقی می‌شود و در خیلی از کشورهای دیگر پیرامون مسائل مختلف دیگر، بحث متفاوت است. همان‌طور که الان دعوا در ادبیات جامعه‌شناسی جدید پیرامون مساله تکثر و لزوم پذیرش تکثر و سیاسی نشدن هویت، نشان می‌دهد در عمل تجربه زیسته غرب در سطح نگاه کلان که بحث استعمار مطرح بود، اصلا دنبال این نگاه نبودند که فرهنگ را به رسمیت بشناسند. یعنی حداقل در غرب قبل از جنگ جهانی دوم که با استعمار مواجه بودیم و بعد هم با شیوه‌های گوناگون مداخلات نرمی داشتند که از آن به فرآیند گلوبالیزیشن و تعبیر جهانی شدن و جهانی‌سازی یاد می‌شود و شاهد تحقیر ملت‌ها و حقوق انسان‌ها بودیم. همین امروز می‌بینید اکثریت در جهان فلسطین را به عنوان یک نظم سیاسی به رسمیت نمی‌شناسند.

در رابطه با بحثی که فرمودید، نادیده گرفتن بعضی از چهارچوب‌ها و میثاق ملی که اشاره داشتید به مواجهه با تکثر؛ آیا هر نوع مواجهه و پذیرفتن تکثر می‌تواند منجر به نقض انسجام اجتماعی شود؟ چگونه می‌توان از رخداد اتفاقاتی مانند ۱۴۰۱ جلوگیری کرد؟

وقتی که جامعه پذیرش یک تکثر دوقطبی می‌کند، آن زمان تکلیف چیست؟ و وزن این تکثر یعنی یک اقلیت در مقابل اکثریت باشد، چه اندازه است. در ساحت ایده مشکلی نیست و این نحوه عمل و مواجهه است که مشکل‌آفرین می‌شود. آماری که آقایان از مساله کنترل رسمی و به اصطلاح گشت ارشاد داده‌اند، این است که شاید کمتر از ۲۰ ماشین متعلق به گشت ارشاد در کل تهران ۱۵ میلیون جمعیت در طول روز کار می‌کردند. ممکن است پیش بیاید که یک بگیر و ببند خیلی اساسی و حکومت نظامی بشود که هر کس را که دیدند، ببرند. ما در این جامعه داریم زندگی می‌کنیم و این طور نبوده که در عمل هم برخورد شدیدی پیش بیاید. در بازنمایی رسانه‌ای این داستان ضریب خورد. اگر اراده حاکمیت بود با یک لشکرکشی باید مساله را حل می‌کردند نه با کارهای نقطه‌ای. دیدیم بخشی از جامعه برخلاف قانون و اکثریت کشف حجاب می‌کند. جرم آشکار و حرام شرعی است.

در همه دولت‌های بعد از انقلاب و در نقل قول‌ها از همان کمیته اول تا برخورد با آنها درخصوص مواجهه‌شان از سوی خود امام، هیچ‌کدام از افراد مواجهه رودررو و مستقیم را به مواجهه فرهنگی و کار تربیتی و امثال اینها ارجحیت ندادند. برای کار فرهنگی می‌گویند مثلا برو در مدارس و فعالیت تربیتی انجام بده و جریان دیگر صحبت از حضور روحانیون می‌کند و نهاد پرورشی را می‌خواهند به محاق ببرد. شما نگاه می‌کنید و می‌بینید مردم دوست دارند بچه‌شان تربیت بشود شما و با مناسک دینی، آداب دینی و اخلاق دینی مشکلی ندارد. اما اینکه دوگانه‌هایی می‌سازند مثل فقر و فحشا با هم بی‌ارتباط نیستند، ولی در این سطح آیا این فقرا هستند که دارند کشف حجاب می‌کنند؟ آیا فحشا واقعا از فقر است؟ باید بیایند و آمار بدهند ببینیم چگونه است. اگر این طور است باید شمال شهر تهران کاملا پوشیده باشند؛ خوب یک تحلیل کاملا دوگانه سنتی را برمی‌دارند با یک روایت درمی‌آورند و نام فقر و فحشا می‌دهند و مساله را یک صورت‌بندی واقعا غلطی به آن می‌دهند.

در مساله حجاب، همواره رویکرد تربیتی در تمام اسناد بالادستی ما و در تمام سیاستگذاری فرهنگی ما و تمام تریبون‌های ما هیچ‌کدام نبوده که در مقابل کار فرهنگی و تربیتی بوده باشد و این از تقسیم کار کاملا مشخص است. وقتی می‌بینید در میدان خلأ کار تربیتی و فرهنگی یا با غفلت یا تعمد می‌بینید کسی دارد سوءاستفاده می‌کند، نمی‌شود آن را نادیده گرفت.

جامعه از آن اتفاقات تاکنون در تعلیق هنجاری قرار گرفته است. یک کار اشتباهی صورت گرفت و همه عذرخواهی کردند و اشتباه را پذیرفتند، اما آیا باید اجازه بدهند در ملأعام آن حدود شرعی که خیلی آشکار است، نقض شود؟ کدام جامعه این را می‌پذیرد؟ تا الان هم تحمل شده است. قانون جدید را در بحث حجاب دیدید که طرف به یک کلاه هم راضی شده است؟ بدپوششی و شل‌حجابی به کنار، کسی که کشف حجاب کند داستانش متفاوت است. باید به آداب و نرم رسمی احترام بگذارید. کسی که مساله‌اش این است که من مسلمانم ولی می‌خواهم کشف حجاب کنم، از دین که خارج نشده است. کدام فتوای دینی اجازه می‌دهد که کشف حجاب به این نحو کنید؟

اما بیشتر مساله این است که چطور می‌خواهید برخورد کنید؟ یعنی به رسمیت شناختن نه در مقام نظر است، حتی همان‌ها که مدافع این اقلیت مکشفه هستند، وقتی با آنها صحبت می‌کنید واقعا از لازم نظری نمی‌گویند که کار اینها مشروع است، بلکه می‌گویند با این کار دارید مساله را بدتر می‌کنید و مشکل در نحوه مواجهه است. رهبری نظام که راس نظام هستند این تعابیر را به کار می‌گیرند که اینها اهل ایمانند، اهل دینند و اهل تضرع و اهل شب قدر هستند و من به برخی از آنها غبطه می‌خورم و این همه هزینه‌هایی که در حوزه فرهنگی می‌شود یعنی اینکه حکمرانی نخواسته صرفا با زور برخورد کند. تکثر یعنی بپذیرید در چهارچوب حدود شرعی یعنی در پوشش و در انتخاب رنگ و فرم و جنس آزاد هستید و می‌توانید بپوشید. اگر کسی الان خودش با روسری و پیراهن و شلوار بیاید کسی با او بعید می‌دانم کاری داشته باشد و تنوعی که الان در پوشش اقوام وجود دارد و رسانه ملی ما که دارد بازنمایی ارزش‌های حاکمیتی را نشان می‌دهد، حتی دارد پایکوبی و رقص بومی را در تصویر نشان می‌دهد. در موسیقی مثلا در جاهایی که حدود مشخص نیست و از مباحات است و خطوط معین قرمز تعریف شده‌ای نیست. تنوع موسیقی در ایران را می‌بینید و شعرها طوری شده که می‌گویند اگر الان معین برگردد خبری نمی‌شود، یعنی او خیلی شعرهای بهتری خوانده است! بهتر از این خواننده‌های پاپی که داخل کشورند، در هنر سینما حتی این را می‌بینیم.

آیا برهنگی یک زن و پوشش او به معنی برابری و محرومیت اجتماعی است؟ یعنی پوشش یک محرومیت اجتماعی هست یا نیست؟ و این سوال است. اتفاقا عفاف و حجاب برای خانه نیست، برای حضور اجتماعی است. اتفاقا می‌خواهد بگوید اگر شما می‌خواهید حضور اجتماعی پیدا کنید در فرم و مد می‌شود طراحی کنید. امام همان اول انقلاب که قدرت‌شان خیلی زیاد بود، فرمودند چادر الزامی نیست و گفتند من می‌گویم پوششی که اسلامی باشد. ولی حجاب برتر خوب پوشیدگی دارد و کلمه عفاف فقط صرفا حجاب نیست و عفاف با چادر بهتر تامین می‌شود و اینکه زن را کالا تصور نکنید و یک منبع لذت برای مردان و استفاده ابزاری نشود و زیبایی بدن زن بر روح زن مستولی نشود، آنچه کرامت انسانی و اسلامی زن است حفظ شود. تجربه جامعه غرب هم نشان داده با برهنگی و این آزادی‌ها کرامت زن حفظ نمی‌شود.

حالا در رابطه با تکثر سیاسی شاید پیچیدگی وجود داشته باشد و طبیعت و تجربه حکمرانی ما تجربه قابل اعتنایی در انقلاب اسلامی نیست و حتی تجربه پارلمان، تجربه نظام‌های حکمرانی که با مساله نمایندگی ارتباط برقرار می‌کند ولی یکی از موضوعاتی که در تکثر فرهنگی و سیاسی خیلی مطرح است بحث شوراهای محلی است. یکی از مشخصه‌های رادیکال در تکثر سیاسی، بحث شوراهای محلی است. ما امر شورا هم در قانون اساسی را احیا کردیم. آنجا دیگر نظارت استصوابی وجود ندارد به معنایی که الان در مورد نماینده‌های مجلس است.

ما در حال تجربه‌ایم و این تمرین حکمرانی جمهوریت، تمرینی بوده که درست است از لحاظ تئوریک شاید حل شده باشد، ولی ساختارهایی از قبل بوده‌اند که در قالب همین جامعه‌شناسی بعضا شاید در مساله تکثر به حاکمیت نقد می‌کنند تا تایید تاریخی ایران، به مساله استبداد و ژانر خلقیات و دوگانه‌ها می‌رسند. همه می‌دانند ساختار وقتی شکل می‌گیرد، تاریخ و زمان خیلی در آن مهم است، یعنی ساخت سیاسی استبدادی و قبیله‌گرایی داشتیم و نیز آن وضعیت ژئوپلیتیک ایران و بحث‌های تنگناهای اقتصادی و مسائل کارآمدی اقتصادی بوده که به مساله نمایندگی پیوند می‌خورد و احساس می‌کنند که این مساله ناکارآمدی اقتصادی اگر در جامعه حل می‌شد، اصلا سراغ نمایندگی نمی‌رفتند و این تکثر سیاسی و احزابی که هست. می‌گویند احزاب باید اصلاح شوند، بسم‌الله بروید سمت اصلاح کردن! می‌گویند آنهاکه در قدرت هستند قاعدتا کوتاه نمی‌آیند؛ باید از ظرفیت مدنی که موجود است استفاده شود. ذیل آن میثاق ملی باید اتفاقاتی بیفتد و نه با درگیری و طرح‌هایی شبیه طرح براندازی و تجزیه‌طلبی. کدام یک از شورش‌ها در کشور ماست که به تجزیه ختم نشده است؟ طبق بعضی از نظریات خیلی از عواملی را که اصلا در رابطه با ساخت سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی غرب موضوعیت نداشته‌اند و فرعی بوده‌اند، برای ما اصل بوده‌اند و آنها با همان چهارچوب و عینک که به سوی صورت‌بندی تکثر در ایران می‌آیند، می‌گویند جمهوری به اصطلاح اقتدارگراست. کدام اقتدارگرایی این‌گونه است که شما می‌بینید از دستگاه مثلا اداره‌تان بخواهید به نظم میثاق ملی وفادار باشید و به قانون اساسی وفادار باشد؟ آیا این اقتدارگرایی است؟ این قانون اساسی است.

به نظر من همان‌طور که در انتخابات اخیر و در برخی از جریان‌های اصولگرایی و اصلاح‌طلبی با عنوان مثلا روزنه دیده‌ایم و این تفاوت در نمایندگی را دیده‌ایم، باید عمل کرد. کل کارنامه سیاسی جامعه را ببینید؛ مجلس ششم و مجلس دهم را هم ببینید؛ شورای شهر قبلی و اختلاف آرا را هم ببینید. پایین بالا می‌شود. بیشتر مشکلات اقتصادی و این تنگنای معیشتی است که حضور مردم را گاهی نسبت به مشارکت سیاسی کمرنگ کرده است. در شهرستان‌ها ببینید که قومیت و فرهنگ دارد کار می‌کند، زبان همچنین کار می‌کند و مردم دارند رای می‌دهند و نماینده ایجاد می‌کند برای خودش در کانون اعتماد دارند. در شهرستان‌ها مشارکت به شدت بالاست و بعضی جاها نسبت به شهرها کلانشهرها مشارکت بیشتر است، چون اتفاقا عناصری که در آن تکثر هست بسیار پررنگ است و مسائل محلی در آن پررنگ شده که مشارکت ایجاد شده است.

درخصوص تکثر چه پیشنهادهایی برای سازمان حکمرانی دارید و فکر می‌کنید آیا در حوزه‌هایی می‌توانسته تکثر را به رسمیت بشناسد ولی نشناخته است؟

الان آن چیزی که منسجم‌کننده ملت حول ایده دولت است، قانون اساسی است. احزاب، گروه‌ها، انجمن‌ها و آنهایی که می‌خواهند در ساحت اقتصادی فرهنگ سیاسی کنش داشته باشند، باید چهارچوب کلان قانون اساسی را بپذیرند و ذیل آن می‌تواند مطالبه‌گری صورت بگیرد. نمی‌خواهم بگویم اوضاع خیلی روی ریل است. برخی تعمیم‌ها و اطلاق‌ها یعنی نگاه مطلق کردن در همه حوزه‌ها قابل بررسی است. من می‌گویم اولین مقام، مقام سیاستگذاری است. اینکه ما برگردیم به همان حکمرانی مردمی و شبکه‌ای و دولتی که خادم ملت است و میدان را برای کنشگری مردم باز می‌کند. ما در سیاستگذاری که بیشتر ناشی از یک تجربه حکمرانی است و نمی‌خواهم اقتصاد سیاسی و گروه‌های ذی‌نفعی را نفی کنم که در ساختارهای کم و زیاد دولت و ملت‌ها و گروه‌های ذی‌نفع هم مداخله دارند. در حکمرانی براساس همان منطق در حوزه سیاستگذاری می‌توانیم با ذی‌نفعان مشارکت داشته باشیم. متاسفانه نوع برنامه‌ریزی هنوز تمرکزگراست و این ایراد را داشته است. ما نتوانستیم به محلی‌گرایی و منطقه‌ای دیدن به اصطلاح برنامه‌ریزی منطقه‌ای و محلی اولویت دهیم و هنوز در حوزه توسعه مرکز- پیرامون عمل می‌کنیم و این یکی از چالش‌های ماست و این فاصله زیادی با ایده‌ای دارد که ما در قانون اساسی داشته‌ایم.

دلیل این تمرکزگرایی نگاه امنیتی حاکم است که تبعات آن به مواجهه با تکثر حداقل در نادیده گرفتنش تسری پیدا کرده است؟

زیست جامعه ما زیست بحرانی شده است؛ ما نمی‌توانیم انکار کنیم که عوامل خارجی مخل داریم. در حوزه فرهنگ می‌گوییم اگر بی ایده بومی باشد و زاییده خود باشد، این فکر نکنم که اینقدرها آسیب‌زا باشد، یعنی خود از درون بجوشد و درون‌زا باشد. ولی غالبا طی انقلاب اسلامی به خاطر آن فاکتور استقلال و غلبه کردن نگاه اسلام سیاسی و تمایل به ایفای نقش متفاوت به عنوان ملت ایران همان فاکتور استقلال سیاسی و آموزش آموزه‌های صریح و روشن دینی خود در نگاه اسلام سیاسی که داشتیم، همواره عوامل مخل بیرونی داشتیم. وقتی کشور این طور وارد مواجهه با عامل بیرونی و دشمن بیرونی شود، خود به خود برخی ویژگی‌های وضعیت استثنایی بیرونی به قول آگامبن را به خودش می‌گیرد، یعنی دست خودش هم نیست و امنیت خودکار مهم می‌شود.

وقتی حتی برای مناسک خیلی ساده می‌ترسید که مورد حمله تروریستی واقع شوید، این نگاه طبیعی است. وقتی پارلمان در اول انقلاب آن‌گونه منفجر شد و با دولت آن‌گونه برخورد شد و اشخاص در معرض ترور قرار می‌گرفتند و قس علی هذا، تحریم‌هایی که صورت می‌گیرد و انواع و اقسام تحریم‌های حقوق بشری و غیرحقوق بشری که در همین جریان تنبیه اسرائیل اتفاق افتاد و نماینده اسرائیل گفت یک کودک زخمی شده است! درحالی که ۳۰ هزار آدم را در غزه سلاخی کرده‌اند و هیچ‌کس قطعنامه‌ای علیه آنها صادر نکرده است. اکنون توجه به یک کودک در حمله‌ای که ۲۰۰ موشک شلیک شده از آن دوگانگی‌های حوزه استانداردهای حقوق بشری و چیزی واضح است.

خود به خود وقتی فضای جامعه ایران فضای امنیتی شده از اول انقلاب و در هشت سال جنگ و تهدید نظامی مستقیم و دوباره وضع اضطراری و استثنایی است و به خاطر اینکه بخواهد آن را جبران و بازسازی کند جامعه را به سمت مدار پیشرفت و امثالهم برود. ما در انتخابات خودمان بارها این را دیده‌ایم که سلیقه‌های متفاوت در حکمرانی ببرد و ما این را بارها تجربه کرده‌ایم. در کل، این حضور مشکل امنیتی در جامعه ایران، خود به خود میدان کنشگری نگاه امنیتی را بالا می‌برد و بعضی جاها آسیب‌زا می‌شود، ولی این ضرورتی است که ایجاد شده. اما ظرفیت‌هایی وجود دارد در همین قانون اساسی و نگاه شفاف رهبری در امر جمهوریت، انتخابات و ظرفیت‌های نمایندگی که وجود دارد می‌توان این تکثر را در چهارچوب نمایندگی کرد و باید برای آن جنگید. هزینه‌های آن خیلی کمتر از این است که بشود ساختار را نفی کرد. برخی به این سمت می‌روند که بخواهند کار را رادیکال کنند. کار وقتی رادیکال می‌شود، این بازتولید رادیکالیسم یک نگاه امنیتی را تولید می‌کند، یعنی کسانی که مدعی هستند می‌خواهند تکثر را نمایندگی و حاکمیت را در برخورد با تکثر نقد کنند، این بار با لبه تیز نقد که تخریب و تخطئه است به سمت رادیکالیسمی می‌روند که دوقطبی در فضای رادیکالیسم شکل می‌گیرد. این طبیعت هر نظم سیاسی است که نگاه امنیتی خود به خود در آن بالا می‌رود، یعنی روسیه یا هر کشوری که در تهدید است یا به طور مثال در آمریکای جنوبی هم این طور است. وقتی بوی توطئه می‌آید و بوی براندازی و مداخله مستقیم می‌آید، می‌بینید هر اعتراضی در تاریخ جمهوری اسلامی در انتها به تجزیه‌طلبی و تخریب و شعارهای ساختارشکنانه می‌رسد. یک بخش این است و بخش دیگر تمرین حکمرانی است که نهادهای مردمی را دارد. نگاه امام در امر مشارکت مردم این است؛ نگاه راهبردی و تیزبینی امام است نسبت به نقصی که نظم دولت- ملت داشت. این نگاه امام است که کمیته‌های نهادهای مردمی مانند بسیج و جهاد سازندگی و امثال اینها را تاسیس کرده‌اند و این همان کنشگری مردم در بوده است. یک تمرین تا شکل بگیرد.

رادیکالیسمی بوده که نتوانسته مساله را حل کند و نخواسته در چهارچوب قانون اساسی بماند. قانون اساسی دیگر جای شوخی نیست. رفراندوم کجای دنیاست؟ باز یعنی واقعیت میدان با فضای تئوری کاملا متفاوت است، یعنی دموکراسی در یک میدان متفاوت است. اقسام دموکراسی را با سطح کنترل‌های متفاوت داریم. مساله دیگر برمی‌گردد به همین نهادهای اجتماعی و سیاسی که بتوانند یا برخی از این زمینه‌های تکثر را احیا کنند اگر لازم باشد. اتفاقا خیلی خوب است؛ در عین وحدت که قبلا بوده کثرت هم هست. امام خیلی متوجه این داستان بودند. در منطق امام، نه تنها بحث دفاع از جمهوریت یک انتخاب استراتژیک و اقتضایی است، بلکه اتفاقا دفاع از متن اسلام است. مردم ستون دین هستند و این در تعبیر اخیر رهبر انقلاب هم بود.

ما باید این را تمرین کنیم. این مردم نهادهایی که شکل گرفت؛ در ادبیات غربی این هیات‌هایی که در قالب هیچ‌گونه NGO شکل گرفت، واقعا در ساخت ما هست. نهادهای مردمی و بومی و ریش‌سفیدی ما که اتفاقا نظم دولت- ملت آنها را به هم زده است. این نهادهایی که در فرهنگ بومی خود داریم به‌ویژه از تعاونی‌ها و قرض‌الحسنه‌ها و به اصطلاح آقای دکتر فرهادی بن‌واره‌ها و امثال آن که در نظم دولت- ملت کلا به عنوان چیزهای سنتی با ایدئولوژی نوسازی حذف شده‌اند.

این دو ساحت با این مکانیسمی که عرض کردم نیاز به تمرین دارند. گروه‌های مرجع که در این فضا می‌خواهند کار کنند، در گام اول چهارچوب کلام را بپذیرند و بتوانند از ظرفیت حقوقی و قانون مدنی استفاده کنند و در درون ساختار اگر لازم باشد اصلاح صورت گیرد وگرنه راهش ختم به رادیکالیسم خشنی به نام انقلاب می‌شود. کسانی هم که می‌خواهند نماینده مردم شوند هیچ نمایندگی‌ای کسب نمی‌کنند و اینها به شدت از مردم ناراحت می‌شوند که مردم نسبت به ما بی‌تفاوت هستند. وقتی هزینه‌های تغییر را به این صورت بالا ببرند، طبیعتا مردم هم نسبت به آنها بی‌تفاوت می‌شوند و همراه نیستند، چون آن انگیزه‌های معنوی که در انقلاب اسلامی باعث جسارت‌ها و شجاعت‌ها شد در این نوع کنشگری‌ها وجود ندارد و در نهایت یک امر عرفی است و امر قدسی و دینی هم دیگر نیست، همه فراخوان‌هایی که می‌دهند و مردم هم حساب و کتاب می‌کنند. مردم خیلی هوشمند هستند و می‌بینند هزینه‌ها بالا می‌رود. از ظرفیت اصلاحات باید خیلی بیش از این در چهارچوب قانون استفاده کرد. متاسفانه آن روی سکه رادیکالیسم، تفوق نگاه امنیتی است و اینها دو روی یک سکه و یک مکانیسم هستند و این ورودی و خروجی به سیستم را طبیعتا هر نظم دولت- ملتی می‌تواند ارائه دهد.